



ایشان سپس نتیجه می‌گیرد:

«و بما ذكرنا يظهر لك أنّ عدّ الاستحالة من المظهرات لا يخلو من مسامحة واضحة، إذ التطهير إنّما يصدق مع بقاء الموضوع الذي كان نجسا، و في الاستحالة لا يبقى الموضوع الأوّل حتّى يعرضه الطهارة، بل ينعدم و يحدث موضوع جديد.

ففي المقام ما كان نجسا هو الدهن، و المفروض عدم بقاءه، و إنّما يصدق على الباقي عنوان الدخان و البخار و لا دليل على نجاستهما كما هو واضح.»^۱

توضیح:

۱. اینکه استحاله را از مظهرات بر می‌شمارند، مسامحه است چراکه:
۲. مظهر در جایی صدق می‌کند که موضوع باقی باشد در حالیکه در استحاله موضوع تغییر می‌کند.

کلام شیخ انصاری:

مرحوم شیخ انصاری به قول علمایی اشاره کرده که بین دود حاصل از سوختن نجس العین و دود حاصل از سوختن متنجس فرق گذاشته اند. ایشان می‌نویسد:

«إن بعض المتأخرين فرق بين استحالة نجس العین و المتنجس فحكم بطهارة الأوّل لزوال الموضوع دون الثانی

لأن موضوع النجاسة ليس عنوان المستحيل أعنى الخشب مثلا و إنما هو الجسم و لم يزل بالاستحالة.»^۲

توضیح:

۱. دود حاصل از سوختن نجس العین پاک است ولی دیگری نجس است چراکه:
۲. در نجس العین، آنچه نجس است (موضوع) خون است و طبیعی است که به دود، خون نمی‌گویند ولی در متنجس، آنچه نجس است (موضوع) چوب نیست بلکه همان «شیء» است و بعد از سوختن «هذویت» باقی است یعنی آنچه نجس شده است «جسم» است و جسم باقی است (پس صورت نوعیه خشبیه نجس نشده است تا با تغییر آن، نجاست مرتفع شود)

مرحوم شیخ پاسخ می‌دهد:

«و هو حسن فی بادی النظر إلا أن دقیق النظر يقتضى خلافه إذ لم يعلم أن النجاسة فی المتنجسات محمولة على الصورة الجنسية و هی الجسم و إن اشتهر فی الفتاوی و معاهد الإجماعات أن کل جسم لاقى نجسا مع رطوبة أحدهما فهو نجس إلا أنه لا يخفى على المتأمل أن التعبير بالجسم لأداء عموم الحكم لجميع الأجسام الملاقیة من حیث سببیه الملاقاة للنجس لا لبيان إناطة الحكم بالجسمية و بتقرير آخر الحكم ثابت لأشخاص

۱. دراسات فی مکاسب المحرمة؛ ج ۲، ص: ۴۳

۲. فرائد الاصول؛ ج ۲؛ ص ۶۹۴



الجسم فلا ینافی ثبوته لكل واحد منها من حیث نوعه و صنفه المتقوم به عند الملاقاة.»^۱

توضیح:

۱. این کلام در ابتدا به نظر خوب می آید ولی اگر دقت کنیم خوب نیست چراکه:
۲. معلوم نیست نجاست عارض بر صورت جسمیه، شود (اگرچه در کلمات چنین آمده است ولی این تعبیر برای بیان شمول و عموم است و نه اینکه حکم را تعلیق بر صورت جسمیه کند) ما می گوئیم:

(۱) اولاً: اینکه حکم روی صورت جسمیه زفته است اگر هم کامل باشد دلیل نمی شود که حکم روی صورت نوعیه یا صنفیه زفته باشد بلکه چه بسا روی شخص زفته باشد و شخص را با هذویت می توان ثابت و واحد در نظر گرفت.

(۲) ثانیاً: اگر حکم روی صورت صنفیه زفته باشد، از کجا معلوم که کدام صنف، موضوع حکم شده است (مثلاً چوب یا جسم نامی یا چوب درخت گردو یا شیء سفید)